

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره احکام تکلیفی و وضعی بیان حال صحت و فساد بود که آیا این ها جز احکام وضعی اند یا جزء احکام تکلیفی؟ و علی تقدیر این که جزء وضعی ها باشند متاصل اند بالجمع یا منتزع اند؟

دیگه یک مقداری شرح کلمات مرحوم نائینی را عرض کردیم، امروز هم یادمان رفت آن کتاب ایشان را بیاوریم، چون بنا بود کلمات مرحوم آقازیا را هم متعرض بشویم، به هر حال فراموش کردیم، فردا دیگه کلمات آقازیا و خلاصه بحثی را که از مرحوم نائینی شد این بود که مرحوم نائینی معتقد بودند که صحت و فساد اصلا جز احکام نیستند چه وضعی و چه تکلیفی بلکه امر انتزاعی هستند. اگر ماتی به با مامور به مطابق بود می گویند صحیح، نبود می گویند فاسد، پس این ها قابل جعل نیستند، نه به اصطلاح متاصل و نه انتزاع از جعل می شود و لذا به نظر مبارک ایشان نتیجتا صحت و فساد که حالا بخواهیم کلام ایشان را جمع و جور بکنیم با تصویری که خود بنده عرض کردم مربوط می شوند به مقام امثال، این را من اضافه می کنم و اصولا مقام جعل بر نمی گردند، طبق آن تصویری که بنده ارائه کردم هفت تا مرحله و هفت تا محور برای حکم در نظر گرفتیم چهارمش جعل بود، خود جعل، سه تا هم که مبادی جعل بود، محور هفتم هم مرحله ی امثال بود، طبق تصور مرحوم نائینی صحت و فساد ناظرند به مرحله امثال یعنی می گوئیم این عمل اگر مطابق بود صحیح است، اگر مطابق نبود فاسد است پس مربوط می شود به مقام امثال نه به مقام جعل که بحث بکنیم جزء احکام وضعی است یا جزء احکام تکلیفی است، اصلا از سنخ اعتبارات قانونی نیستند صحت و فساد، از سنخ انتزاعیات هستند و عرض کردیم این مطلب را هم شاگرد ایشان مرحوم آقای خوئی دارند، فقط ایشان اضافه فرمودند آن جاهایی که شارع در موارد اصول عملیه حکم به صحت می کند آن جاها جعل دارند، در آن جایی که واقعی است نه، ما در موارد اصول ظاهری این ها جعل دارند مثلا فرض کنید در قاعده فراغ می گوید نمازت درست است، این جعل است شارع حکم به صحت کرده.

عرض کردیم مرحوم نائینی هم از این مطلب دو تا جواب دارند، یکی این که در این جور موارد باید گفت واقع تکلیف عوض می شود و این صحیح است یعنی مطابق است با این تکلیف جدید پس مطابقت شد یا بگوییم صحیح است به این معنا که شارع این فرد را که امثال نیست و مطابق نیست به عنوان امثال قبول کرده، شارع قبول کرده، حالا که قبول کرد پس این امثال می شود، این هم مطابق می شود، به این معنا، به یکی از این دو معنا تصرف می کند، عرض کردیم که البته این را مرحوم آقای خوئی نقل نکردند و رد هم نکردند، تا آن جایی که من در ذهنم است اگر اشتباه نکرده باشم، عرض کنم که اما آن دومی که غیر امثال را امثال قرار داده خب این جعل است خودش دیگه، از ایشان تعجب است، جعل که خصوصیات خاصی ندارد، چیزی را که امثال نیست بیاید به منزله‌ی امثال، هر نوع تصرف در خارج این جعل است، در واقع جعل است، نه خارج، در واقع، فرض کن اگر آمد گفت که من نماز عصر دارم می خوانم یادش آمد ظهر نخوانده می گویند عدول بکند به ظهر خب این خودش جعل است، مقتضای قاعده یک رکعت، دو رکعت، سه رکعت که خوانده طبق نیت او نماز عصر بود، تحول او به نماز ظهر جعل است، جعل چیز خاصی نیست، جعل تصرفی است که واقع را عوض می کند، آن نمازی که تا حالا خوانده عنوان عصر داشت، وقعت رکعة اولی، ثانیه، ثالثة به عنوان نماز عصر، شارع آمد گفت حالا که یادش آمد ظهر نخواندی عدول بکن، خب این جعل است یعنی من می آیم آن را به جای نماز ظهر حساب می کنم، رکعت اول، دوم و سوم ظهر حساب می کنم، خب این جعل می شود، جعل همان تصرف است، این نحوه تصرف چیزی که امثال نیست، چیزی که مطابق نیست مطابق قرار می دهد خب این می شود جعل، حالا مگر مراد نائینی از جعل چیز دیگری باشد و إلا این خودش یک نحوه جعل است، این راجع به این قسمت

اما آن که ایشان فرمود تکلیف واقعا عوض می شود این را در مثل لا تعاد می شود گفت یعنی کسی بعد از نماز فهمید یا بعد از وقت فهمید که سوره را نخوانده یا فاتحه را نخوانده، با لا تعاد بیایم اثبات بکنیم وظیفه او همین نماز نه جزئی است، این حرف بدی نیست مطابق با این وضعیت اما در موارد اصول عملیه که مراد آقای خوئی است آن جا بحث تغییر تکلیف آن جا بحث جعل است نه بحث تغییر تکلیف، حکم عوض بشود، آن جا بحث جعل است، یعنی واقع مشخص نیست، این دو تا با هم فرق می کنند، این نمی داند واقعا

نه جزء خوانده یا ده جزء خوانده یا نمی داند سوره را درست انجام داده، قرائت و رکوع را درست انجام داده یا درست انجام نداده، این جهل است، می آید در ظرف این جعل می گوید این عمل را درست بکن، خب این جعل است دیگه، تغییر تکلیف نیست، یک نوع جعل است بر می گردد به مقام انشاء، جعل حکم ظاهری می کند و یک توضیحی را هم همان روز عرض کردیم دیگه احتیاج به تکرار نداریم، این راجع به این قسمت از کلمات نائینی.

قسمتی که ماند که یک مقداری راجع به او توضیحی بدهیم بعد برویم روی کل مطلب ادامه بدهیم، البته بنا بود کلمات آقازیا را بخوانیم که امروز یاد رفت، خیلی هم فکر کردم یادم نیامد که عجیب است، تعجب آور است که ما قول داده بودیم کلمات آقازیا را بخوانیم

علی ای حال کیف ما کان مطلبی که بود بحث سر این بود که نائینی می فرماید که کلمه صحت و فساد یعنی در این تعبیر صحت و فساد اصلا جعل تصویر نمی شود، این مربوط است به تطابق و عدم تطابق، آن وقت نائینی مبتلا شده به همین روایت معتبره عبدالله ابن بکیر که حضرت فرمود الصلوة فی شعره و وبره فاسدة، ایشان چون قائل به جعل، از آن ور هم کلام مال رسول الله است، مال مقام تشریع است، ایشان می گوید فاسدة یعنی اخبار است، این انشاء نیست، یعنی دارای آن ملاکی که مطلوب است نیست، آن محبوبیت را ندارد، مراد از فاسده این است نه مطابقت و عدم مطابقت، آنی که این جا محل کلام است، من دیروز یا پریروز عرض کردم از مثلا ابن تیمیه نقل شده که لفظ صحیح و فاسد در روایات وارد نشده، مراد آن ها روایات نبوی است، این روایت ما از طریق امام صادق سلام الله علیه است، پس در حقیقت یک نکته بوده که ما اگر در روایت آمد صحیح و فاسد چکارش بکنیم آن می گوید اصلا نداریم، نائینی هم که می بیند در روایات ما موجود است تاویلش می کند، ظاهرا اصل نکته یک مطلب بوده که این شارح نمی آید جعل بکند فاسد را یا جعل بکند صحیح را، ظاهرا نکته اش یکی بود و اما آن روایت را ایشان مثلا مثل ابن تیمیه چون از طریق اهل بیت است ندیده و مرحوم نائینی هم توجیه می کند. حالا راجع به این مطلب هم یک توضیحی عرض بکنیم.

اولا این روایت یعنی در این مطلب که حالا در روایت فاسده آمده، کاری که مرحوم نائینی کردند و کار های دیگری که شده توضیحاتی را، یکی این که آیا این روایت به اصطلاح می شود شاهد بر محل بشود و کلام رسول الله یا نه؟ خب این جور روایات اصولا محل کلام است، البته اهل سنت متعارفشان دیگه در تک تک روایات وارد نشدند اما به طور کلی اشکال دارند و این روایت اضافه بر این که روایت معتبری است و از مصدر مشهوری است و سندش هم خوب است اضافه بر آن ها امام می فرماید املاء رسول الله یعنی در حقیقت این حدیث از الفاظ رسول الله است، بعدش هم امام می فرماید یا زراره هذا من رسول الله فاحفظ ذلك، تاکید دارند، البته این بحث یک بحث کبروی است، اهل سنت در این جور، البته نه این مورد به خصوص، در این جور مواردی که امام سلام الله علیه از رسول اله مطلبی را مخصوصا با این تاکید نقل می کنند خب عده ایشان که یک مقداری می شود گفت منصف ترند قبول می کنند، چون این بالاتفاق است که امام صادق جز ائمه اسلام است و هیچ کس در این جهت شکی ندارد، آن که به بخاری نسبت داده شده این جهت نیست، در جلالت شان امام صادق هیچ شکی بین احدی وجود ندارد، حالا مگر کسانی که تندرو بودند، ناصبی بودند، این ها مثلا می گفتند روایات ایشان جنجال برانگیز است و إلا در جلالت شأن ایشان بحثی نیست، بحثی که بوده یکی این بوده که این امام سجاد به نحو وجاده نقل کردند، اخرج کتابا زعم أنه من املاء رسول الله، یک اشکالشان وجاده بودن است، خوب دقت بکنید! می گویند امام نفرمود حدثنی به ابی عن ابی، سند نقل نکردند، یعنی با امام معامله غیر امام کردند، من می خواهم اجمالا که آشنا با جو حدیث بشویم، لذا این را به این جهت غالبا اشکال می کنند یا مثلا بخاری از بخاری نقل شده در این کتاب النصائح الکافیة لمن کذا در آن جا نقل کرده از بخاری که چون بخاری امام را توثیق کرده در کتاب رجال یا تاریخ هم از امام صادق نقل می کند، در خصوص صحیحش نقل می کند، گفته که جعفر ابن محمد گاهی فرمودند این سماع از پدر من است و گاهی گفتند نه وجاده است لذا ایشان شبهه می کنند، حالا همچنین چیزی هم نقل شده چیز های دیگه هم شده پس یک مشکل این است، البته عرض کردم چون در این روایت دارد امام بعد از این که خواندند فرمودند یا زراره هذا من کلام رسول الله فاحفظ ذلك، بالاخره وقتی که قبول کردند که امام

جلی القدر عظیم الشأن با این تاکید خب می شود قبولش کرد یعنی از اهل بیت هم هستند میراث های خاندان است روی مبانی آن ها عض می کنم. به هر حال این اشکال هست، نمی خواهم بگویم که حتما ما هر چه بگوییم آن ها زیر بار بروند.

نکته دومی که آن ها بیشتر دارند و بیشتر اشکالشان روی آن است این که ما امام صادق را قبول داریم جلالت شان لکن روات ایشان از شیعه اند، اگر روایات ایشان از طریق ما بیاید قبول می کنیم یعنی اشکالشان سر روات است که شیعه هستند. البته خب این به حسب ظاهر می شود با آن ها صحبت کرد، آن هایی که منصف ترند که مثلاً این جور افرادی که مثل عبدالله ابن بکیر، مثل ابن ابی عمیر چون ابن ابی عمیر شخصیتی در بغداد حتی مثل اهل سنت و جافظ هم از ش نقل می کنند و می شود با آن ها صحبت کرد که این را به این عنوان خاص قبول بشود پس یک بحث این است، فرض کنید ابن تیمیه می گوید صحیح و فاسد در کلام رسول الله نیامده، روشن شد؟ این روایت یکی از امتیازاتش این است که امام صادق تاکید دارند کلام رسول الله است، عین کلام رسول الله است، فالصلوة فی شعره، می خوانم، بعد یکی از آقایان می خوانند روشن می شود، و بره فاسده، پس این یک بحث.

یک بحث اول این جا این است که این کلام رسول الله است یا کلام رسول الله نیست و عرض کردیم انصافاً پیش ما که هیچ جای شبهه ندارد اصلاً، قطعی است یعنی روایت این قدر قوی است که تقریباً حالت قطع عرفی برای ما پیدا می شود که بعد سندش هم عرض می کنیم و اما نکته دوم آیا این روایت به معنای جعل است که جعل حکم کرده فرموده رسول الله به فساد یا نه، مرحوم نائینی می فرمایند معنای جعل نیست چون اصلاً فساد و صحت قابل جعل نیستند، این در این جا یک نوع اخبار است، این که پیغمبر فرمود فالصلوة فاسده این یک نوع خبر است در حقیقت، این جنبه جعل و انشاء ندارد، این بحث دوم که آیا کلماتی مثل فاسده به این نکته خاص که ایشان فرمودند قابل جعل هست یا نه این یک بحث دیگری است که حالا در خلال بحث ها ما متعرضش می شویم.

نکته سومی که در این جا هست آیا از مثل این تعبیر فاسده فقط حکم وضعی در می آید یا حکم تکلیفی هم در می آید؟ این را عرض کردم من یکی از مسائل بسیار مهمی است در تاریخ فقه اسلامی چه بین سنی و چه بین شیعه این به اصطلاح محل کلام است مثلاً می گویند فاسده فقط حکم وضعی در می آید، حکم تکلیفی که شما حرام است برایتان این کار را انجام بدهید، اگر گفت حرام است

این کار را انجام بدهید می شود حکم تکلیفی، اگر فرمود فاسد است می شود حکم وضعی، خب این محل کلام بوده و سابقا هم اخیرا صحبت هایی شد دیگه نمی خواهیم خیلی تکرار بشود، حالا ممکن است از زاویه دیگری مطرح بکنیم، و عرض کردیم قدمای اصحاب ما، البته در این تعبیر نه، فاسد نه، حالا بعد توضیحش می دهیم

قدمای اصحاب ما مثل لا تصلّ چون لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه هم داریم، از این فهمیدند و اهل سنت، حرمت، بحث کردند که بالملازمة دلالت بر فساد می کند، حکم وضعی می کند یا نه؟ متاخرین علمای ما مثل امثال مرحوم نائینی و دیگران، اصلا از این ارشادیت فهمیدند، گفت لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه اصلا مولویت ندارد، تکلیف ندارد، شما بگویید مولویت، بگویید تکلیف، بگویید زجر، بگویید موضوع احکام جزائی، این ها همه اش یکی است یعنی اگر این تخلف را کرد احکام جزائی دارد یا نه؟ نماز خواند در پوست گربه مثلا من باب مثال که لا یوکل لحمه، آیا این عقوبتی هم دارد به نحوی من الانحاء یا فقط فاسد است؟ حالا نماز را بعد درست خواند اشکال ندارد، در متعارف الان اصول ما و در استظهارات در فقه فهمیدند به این که فقط حکم وضعی دارد که فساد باشد، اصلا حکم تکلیفی ندارد. نکته دیگرش این است که آیا این مطلب به تعبیر فرق می کند یا نمی کند؟ آن وقت ما برای توضیح مطلب هشت فضا را در اصول مطرح کردیم، الان صحبتمان روی سه فضا است، بقیه را دیگه الان صحبت نمی کنیم چون از بحث خارج است، یکی فضای لغوی، ما بیاییم با روایات و ادله سمعیه نکات لغوی را ملاحظه بکنیم، دومی رابطه عبد و مولی را حساب بکنیم، سومی مسئله روح قانونی و نظام قانونی، این سه فضا را ما فعلا متعرض می شویم تا بقیه ان شا الله جای دیگه اما نسبت به فضای لغوی ممکن است این فرق را قائل بشویم اگر گفت الصلوة فاسدة یعنی حکم وضعی، تکلیفی توش در نمی آید، اگر گفت الصلوة محرمة هم حکم تکلیفی در می آید که حرمت است هم بطلان در می آید که حکم وضعی است اما اگر گفت لا تصلّ فی وبر ما یوکل لحمه این فقط حکم تکلیفی در می آید، وضعی در نمی آید، فقط زجر است گفته نماز نخوان، بیاییم بین این سه تا تعبیر به لحاظ نکات لغوی فرق بگذاریم، دقت بکنید! حالا چون روایت صحیحه هم هست معتبر است روی همین روایت یکمی صحبت بکنیم.

بحث دیگر این است که ما بیاییم این را در فضای عبد و مولی مطرح بکنیم، اگر در فضای عبد و مولی مطرح کردیم در فضای عبد و مولی عادات این جور است که چون عبد به تمام به قول آن آقا شراشر وجوده ملک مولی است هیچ تصرفی را نمی تواند انجام بدهد مگر با اجازه مولی، وقتی مولی گفت این عمل باطل است اصل تصرفش هم درست است، اگر مولی گفت مثلاً ساعت دوازده نرو نان بخر، اگر رفت نان خرید چون گفت نرو یا ساعت دوازده نان خریدن قبول نیست، مورد قبول من واقع نمی شود، تا گفت مورد قبول من واقع نمی شود از این جهت حرمت م آید یعنی اگر انجام داد ممکن است تنبیه هم بکند، چرا؟ چون عبد یک نکته ای دارد تمام وجودش، گوشت و پوست و لحمش ملک مولاست، عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء، لذا ممکن است بگوییم در تمام این موارد چه لا تصلّ باشد و چه الصلوة محرمة باشد چه الصلوة فاسدة باشد هر تعبیری که باشد هر دو حکم در می آید، هم حکم تکلیفی در می آید هم حکم وضعی در می آید، هم در می آید که این کار به اصطلاح حرامی انجام داده و هم در می آید که آن کارش باطل است می تواند آن را نهی بکند یعنی بگوید این عمل درست نیست دو مرتبه برو انجام بده، این به ذهن می آید که در تصویر عبد و مولی این جور باشد، البته خود آقایان گفتند تلازم، نگفتند به یک معنا، فقط گفتند اگر لا تصلّ بود ملازمه دارد با فساد یا نه؟ بعید است بگوییم اگر تفکر عبد و مولی باشد می تواند.

نکته سوم روی فضای قانونی و روح قانونی، در روح قانونی خودش می آید قبل از این که به اصطلاح آن مطلب بشود یک انسجامی را می بیند یعنی خود آن مطلب فی نفسه یک روحی دارد، یک واقعیتی دارد، یک ماهیتی دارد، به اصطلاح ما می گوئیم ماهیت حقوقی، ماهیت قانونی دارد، اگر ماهیت قانونی شد این جوری می شود که اگر خود مأمور به می شود آن تصویر می شود حرمت و فساد اما اگر یک چیزی ربط به مأمور به دارد، حالا یا ربط وجودی دارد که شرط می گویند یا ربط عدمی دارد که مانع می گویند، ربطی دارد، تعبیر قانونی این طور است ماهیت اموری که ربط دارد این ملاکش در حد ربط است، اگر در حد ربط باشد عاداتاً حکم وضعی در می آید، خوب دقت بکنید تفسیر قانونی یعنی یک دفعه مثلاً خود آب آوردن است، این آب آوردن را می شود بگوییم حکم وضعی و حکم تکلیفی اما یک دفعه یک چیزی که ربط به آب آوردن دارد، ماهیتش این است، حقیقتش این است، ربط

.....

به آب آوردن دارد، مثلا آب سرد بیاور، این سرد خودش یک ماهیت مستقل حقوقی ندارد، ربطی به آب دارد، آب سرد، حالا اگر آب سرد نبود، آب آورد سرد نبود، آب آورد عاداتا ماهیت حقوقیش چون ربط دارد ملاکش که می آید در مقام جعل همین ماهیت حقوقیش است، یعنی اگر آب سرد نیاورد می گویند تو تکلیف را انجام ندادی نه این که این شرط را مخالفت کردی، عاداتا این است دیگه، چون این خب این تفاسیر قانونی را خوب دقت بکنید چون خیلی تاثیرگذار است، عاداتا چون ماهیت امور ربط است عاداتا اگر بنا بشود نکته حقوقی بیاید عاداتا در همین حد خودش است، ما اصطلاح این را گذاشتیم ملاکات مجعول، مجعول یعنی جزئیت، مجعول یعنی شرطیت، خود مجعول کار به جعل نداریم، این نکته ای را که من الان عرض کردم چرا این را فرق گذاشتیم با نظام عبد و مولی، چون در نظام عبد و مولی این نیست که مولی یک انسجامی بین اوامرش ملاحظه بکند، الزام ندارد، ممکن است صبح یک چیز بگوید، ظهور یک چیز بگوید به آن نخورد اصلا، ما در باب موالی عرفیه نگفتیم به مولی تو در مدت سی سال که مالک این عبدی هر چی می خواهی بگویی دارای یک نظام واحد باشد، این ها نمی شود، اصلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء با این نمی سازد کما این که موالی عرفی الزامی ندارند که در اوامرشان یک انسجامی هم با بقیه موالی داشته باشند، این با آن مولی، اما در قوانین این طور نیست، اصلا قانون یکی از اساس روح قانون یک نوع انسجام در کل مواد است، اصلا اساس قانون بر همین اساس است، چون در قانون نمی آید شخصیت یک شخص را حساب بکند، خود قانون را فی نفسه می بیند و لذا خوب دقت بکنید هم ملاحظه، این یکی از فوارق بین نظام قانونی است، چون چند تا فارقه اش را گفتیم یکی از فوارق، در نظام قانونی چون خودش فی نفسه چیزی هست، یک واقعیت قانونی دارد، یک واقعیت حقوقی دارد خودش را می آید یک انسجام در آن می بیند، خود آن یک حالت فی نفسه دارد اما در عبد و مولی این نیست، در رابطه عبد و مولی، کما این که در همین انسجامش یک رابطه ای با بقیه برقرار می کند مثل این کان من قوم بینکم و بینه میثاق، اگر این شخصی که مقتول است از جمع مثلا فرض کنید یک شخصی است که شما با آن کشور رابطه دارید، معاهده دارید، میثاق معاهده که اصطلاحا بهش می گویند کافر معاهد، کافری است که با او معاهده دارید، ببینید می آید یک نظامی را فرض می کند، این جا هم یک نظامی را فرض می کند، این یک نظام در مقابل آن نظام دیگر، چکار باید بکند؟ این نمی آید

.....

بگوید شما با یک کافری اگر معاهده داشتید هر چی خواستی بگو، این هر چی خواستی بگو این با نظام عبد و مولی می سازد، شما اگر آمدید یک انسجامی را برقرار کردید می گویند پیغمبر اکرم لحظه ای که وارد مدینه شد از همان اول یک قراردادی بستند که خب در متون تاریخی مختلف آمده، مجموعش یکی از این مستشرقین جمع کرده و شماره گذاری کرده ۵۲ تا ماده است، بین خودشان و یهود و این ها که یک نظامی حاکم باشد در مدینه، این که ما می گوئیم احکام اسلامی و روح نظام قانونی برای این جهت است. یک قانون مشخصی، این طور نبود که من امروز یک چیزی بگویم آن آقا یک چیزی بگوید، یک رابطه مشخصی است، این به فارسی هم ترجمه شده با عنوان نخستین قانون اساسی دنیا، این همین است، این را مستشرق ها از کتاب طبقات ابن سعد و از مصادر قدیمی و از اموال جمع کرده، خیلی وقت قبل دیدم شاید چهل سال قبل، جمع آوری کرده و شماره گذاری کرده ۵۲ ماده قانونی است به عنوان نخستین قانون اساسی دنیا، به این عنوان به فارسی ترجمه شده، انگلیسش را نمی دانم، اصلاً نمی دانم انگلیسی است یا فرانسه است یا چی، آن اصل متنش را اسمش را نمی دانم اما عنوان فارسیش این است، دقت کردید؟ پس بنابراین اگر صحبت قانون شد غیر از این که این چی خواسته یک چیزی یک حقیقت ماهیتی خودش، یک ماهیت قانونی و حقوقی را خودش دارد، خب چیز هایی که جنبه ربطی دارند قاعدتا حکم در آن ها وضعی است، قاعدتا دیگه، تکلیف در آن ها معنا ندارد، مثلاً گفت اگر آب سرد بیاور، آب سرد بیاورد، این در حقیقت تکلیف را انجام نداده، نه این که آب نیاورده، آب آورده، سرد است، اگر سرد نبود، قید نبود کانه مقید هم نیست، آب بیاور ساعت فلان، حالا آن ساعت نیاورده یک ساعت دیگر آورد شرطش تخلف است، این هم نیست یعنی اگر تخلفی شد تخلف شرط عادتاً لحاظ می شود به عنوان تخلف مشوب، به عنوان تخلف تکلیف، چون جنبه اش جنبه ربطی است.

پس این که آقایان متاخر ما می گویند این جور اوامر و نواهی باید حمل بر مانعیت و شرطیت بشود اجمالاً درست است لکن ما حرفمان این بود که امکان دارد جنبه تکلیف هم بگیرد نه این که الزاماً باید توش تکلیف نباشد، ممکن است جنبه شرطیت دارد یا جنبه مانعیت دارد اما در عین حال هم تخلف خود او با عنوان شرطیت نه به عنوان استقلال، تخلف خود او هم عقوبت داشته باشد، وقتی تخلف عقوبت داشت معنایش این است که تکلیف است، علامت تکلیف همین است، فرق بین مولویت و ارشادیت همین است، مولویت

یعنی در تخلّفش عقوبت هست، زیر عنوان ولایت مولی و ولایت قانون را قبول نکرد. بنابراین آیا این می شود؟ به نظر ما مشکل ندارد مثلاً بگوئید شما مالیات را از ساعت هشت صبح تا دو بعداز ظهر مثلاً به شعب فلان بانک پرداخت بکنید، اگر بعد از ساعت دو شد این حساب نمی شود، این می شود حکم وضعی، این می شود حکم وضعی، اگر شما بعد از ساعت دو دادید، ساعت سه دادید ما این را حساب نمی کنیم، ندادیم، اما آیا نمی تواند جزا هم برایش قرار بدهد؟ به نظر ما مشکل ندارد، فرض کنید مثلاً یک وقتی است که این تشکیلاتی که برای دریافت مالیات گذاشته یک شرکت بیگانه اجنبی به عهده گرفته، این را شما اگر به ساعت دو بیندازید به نفع آن شرکت اجنبی خواهد شد، پول را او می گیرد، این را برای این است که افراد این کار را نکنند می گویند اگر بعد از ساعت دو دادید اضافه بر این که مالیات حساب نمی شود باید مثلاً دو برابر آن را به خزانه دولت بدهیم این چه مشکل دارد؟ یعنی بیاید برای تخلّف شرط، مثال را دقت کردید؟ به عنوان تخلّف شرط جزا قرار بدهد، بگوئید اضافه بر این که حساب نمی شود دو برابر آن را هم باید به خزانه بدهد، به نظر ما مشکل ندارد،

پرسش: این که دیگه بعنوانه

آیت الله مددی: بعنوانه نیست، همه اش شرط است

پرسش: با عنوان تخلّف شرط مجازات نشد، چون به نفع دیگری تمام می شود

آیت الله مددی: خب آن ملاکش است، تخلّف شرط است، نه نمی گوید چون، آن چون را که نمی گوید، می گوید اگر شما بعد از ساعت دو دادید اضافه بر این که حساب نمی شود دو برابر آن را هم باید به خزانه واریز بکند.

پرسش: آخه در مانحن فیه فرض این است که نماز خواندن در وبر ما لا یوکل لحمه خودش مفسده دارد، در مانحن فیه فرض این جور است که خودش چون مفسده دارد

آیت الله مددی: ببینید من بحث این که ملاکش چیست و مقنن چی در نظر گرفته آن بحث دیگری است، من می خواهم بگویم اصل این تشریع چه اشکال دارد؟ حالا شارع مقدس هم بفرماید شما در وبر ما لا یوکل لحمه نماز نخوانید فاسد است، اضافه بر آن مثلاً من

باب مثال اضافه بر این که فاسد است و دو مرتبه باید بخوانید فرض کنید صدقه هم بدهیم، من باب مثال می خواهم عرض بکنم. یا فرض کنید یک روز روزه بگیریم، حالا آن جا چون در آن مثال ملاکش این بود که پول به یک شرکت اجنبی می رسد این جا خداوند در نظر گرفته که شما که من گفتم در این نماز نخوان و خواندی، شما کانما به نفع شیطان نماز خواندی، برای ارغام، در روایت دارد که یسجد السجدةین ارغاما لانف الشیطان، سجده سهو دارد، ارغاما للشیطان یک روز روزه بگیر، در روایت دارد که من نام عن صلوة العشاء اصبح صائما، البته روایتش مرسل است از منفردات عبد الله ابن مغیره هم هست، خب ببینید من نام عن صلوة العشاء، قاعدتا خب نام دو مرتبه بخواند، اما اصبح صائما، این برایش جزا قرار داده، جزا قرار دادن برای تخلف شرط به نظر ما مشکلی ندارد و لذا به ذهن ما این طور می آید که در این جور موارد قانون اولیه اقتضایش این است که حکم وضعی باشد، اما این که حکم تکلیفی هم اراده بشود هیچ مشکل ندارد لکن شاهد می خواهد، آن مشکل کار کجاست؟ الان در قوانین بشری دقیقا این را بیان می کنند چون یکی از نکاتی که مخصوصا اصلا در غرب اساسا در دوره جدید، البته قانون قبل از این دوره جدید است، در دوره رنسانس به اصطلاح سیصد سال یکی از کار های اساسیشان این بود که باید در مواد قانونی همه چیز واضح باشد، مجاز و کنایه و حرف های قلمبه سلمبه بکار برده نشود چون می خواهد بار قانونی بر آن بار بشود، آثار قانونی بر آن بار بشود، اگر می خواهد آثار قانونی بار بشود باید کاملا واضح باشد و لذا در این جور جاها می گوید شما تا ساعت دو مالیات را پرداخت بکنید یا تبصره می زند یا ماده بعدی، اگر شما بعد از ساعت دو پرداخت کردید این به حساب نمی آید، دوباره باید پرداخت بکنید یا به جای این ماده بنویسد اضافه بر این که به حساب نمی آید دو برابر باید جریمه به خزانه واریز بکنند، این الان هست، مشکلی که ما عادتاً در نصوص شریعت داریم به این وضوح نیست مثلا لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، حدیث حرفش این است، غالبا البته نه همه اش، لا صلوة إلا إلی القبلة، لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب، حدش این است، آن ماده قانونی دوم که اگر بدون فاتحه خواندید فقط نماز باطل است یا نه یک جریمه هم دارد؟ این غالبا در روایات ما نیامده، مشکل روشن شد؟

پرسش: وجودش قابل تصور است، در عدمیتش چطور است؟ جزایی برایش در نظر گرفتن معمولا عرفا این کار را نمی کنند.

آیت الله مددی: حالا اگر شد چه اشکال دارد، عرض کردم طبیعت ملاک مجعول این است، جزئیت ملاکش این است، شرطیت ملاکش این است، اما اگر گفت به خاطر این که یک نکات دیگری، وقتش را بیهوده تلف نکند مثلاً عادت نکند به مخالفت شارع، شارع گفته نخوان، این چطور می گوید أتقرب إلی الله به این صلوة آن هم در وبر ما لا یوکل لحمه، این امکان مثلاً این که امر شارع است این برای این کار می گوید مثل لا تقدم بین یدی، قدموا بین یدی، اگر نجوی با رسول الله کردید صدقه بدهید، بعد هم آیه نسخ شد که این برایتان مشکل است برداشته شد. این که صدقه بدهید این چه اشکال دارد؟ یعنی به نظر من مشکل خاصی ندارد، بیاید بفرماید به این که شما نماز نخواندید اگر خواندید.

لذا خوب دقت بکنید انصاف قصه به ذهن ما می آید که مشکل خاصی نیست، بله طبیعت قضیه، ماهیت حقوقی این امری که حالت ربطی دارد ماهیت حقوقیش اقتضای فقط فساد دارد اما امکان تکلیف هم دارد، و قدمای اصحاب ما هم خب تکلیف فهمیدند مثلاً تحرم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه و لذا بعضی از متاخرین در این عبارتی که تحرم ای تبطل، این تحرم را به معنای تبطل گرفتند، این نیست پس بنابراین به ذهن ما این طور خطور می کند که اگر روح قانونی را حاکم کردید به لحاظ طبیعت حقوقیش همان فساد است اما امکان اراده تکلیف هم هست، اما اگر ما باشیم و ظاهر قصه همان فساد است

پرسش: اختلاف در تعبیر هم در این جا تفاوت می کند؟

آیت الله مددی: احسنتم، آن نتیجه بعدیش که خیلی مهم است اختلاف تعبیر هم تاثیر ندارد، یعنی امکان اراده هر دو هست حتی اگر گفت الصلوة فاسدة یعنی باطل است و عقوبت هم دارد، یا لا تصل فی وبر ما، یا گفت الصلوة فی وبر، محرمة تمام این ها یکی است، هیچ فرق نمی کند، این خلاصه طرحی بود که، توضیحی بود که داده شد، طبیعتاً این طور است و چون این کلام در کلام شارع آمده طبیعتاً جعل است، جعل اولی هم هست، راجع به این توضیح بعدی خواهیم گفت، آن وقت نظر خود ما نظر نهایی، چون ما یک اختلافی که با آقایان داریم در این جهت است، ما به نظر ما اولاً در مجموعه احکام شرعی، روح روح قانونی است نه رابطه عبد و مولی، بلکه اصولاً روح قانونی از فطریاتی است که خداوند در انسان قرار داده اصلاً جاعل این روح قانونی حضرت حق است و هدف از شرائع

مقدسه ارشاد بشر به روح قانونی است، لکن روح قانونی صحیح نه آنی که در غرب است، توضیحش در یک جای دیگه لکن در خصوص نصوص شریعت انصافا ادبیات عبد و مولی در مواردی هست و آن کار مهم که الان فقیه باید بکند یک از آن ادبیات عبد و مولی استظهار قانون بکند، دو: آن را با تعبیر قانونی بیان بکند مثلا لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب یعنی الصلوة تبطل بلا فاتحة، مثلا این جوری، تعبیرش بکند به روح قانونی یا بگوید اضافه بر این که اگر نماز خواند تبطل این مثلا عقوبت هم دارد، مخالفت مولی کرده و این فرض کنید گوشمالی مثلا، حالا در روایت تصریح نشده، این راجع به اصل مطلب

پس خلاصه تفکری که ما داریم این است، روح را روح قانونی می دانیم، ادبیات را در عده ای از موارد ادبیات عبد و مولی می دانیم، هنر اصلی هم تبدیل این ادبیات به ادبیات قانونی است، هم استظهار و هم، این را از اول بگوییم که اما آقایان دیدشان یعنی در کل دنیای اسلام که از اول تا حالا مطرح شده این جور نیست، این راجع به این مطلب.

این روایت را یک بار دیگر هم بخوانید که حالا من نکته ای را راجع به روایت عرض بکنم، این روایتی که الصلوة فی شعرة و وبره را بخوانید.

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم عن ابیه

آیت الله مددی: از کتاب کافی است، این حدیث شریف از کتاب کافی است، آقایان روش ما را می دانند، علی ابن ابراهیم از پدرش ابراهیم ابن هاشم که آثار عراق را آورده، ابن ابی عمیر، یکی از آثار خیلی مهمی که ایشان از عراق آوردند کتب نوادر ابن ابی عمیر است، عرض کردیم شش جزء بوده در اختیار صدوق هم هست، صدوق تصریح می کند، می گوید نوادر ابن ابی عمیر، این از کتاب ابن ابی عمیر است که در اختیار قمی ها بوده، خوب است، تاریخش واضح است، هیچ ابهام ندارد. بفرمایید

یکی از حضار: عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر قال

آیت الله مددی: ابن ابی عمیر را عرض کردم زراره را درک نکرده لکن عده ای از مهم ترین شاگردان زراره را درک کرده، یکی عبدالله ابن بکیر پسر برادر ایشان است، ایشان از عمویش نقل می کند، یکی جمیل ابن دراج است، یکی عمر ابن اذینه است، این ها

عده ای هستند، یکی حریر ابن عبدالله سجستانی است، حالا ابن ابی عمیر از آن نقل کرده باشد نمی دانم، غرض به هر حال ابن ابی

عمیر از عده ای از عیون تلامذه زرارہ حدیث نقل می کند، از خود زرارہ ندارد، از عبدالله ابن بکیر قال

یکی از حضار: سال زرارہ اباعبدالله علیه السلام

آیت الله مددی: در مجلس حاضر بوده جلوی ایشان سوال کرده

یکی از حضار: عن الصلوة فی الثعالب و الفَنکِ و السُّنْجَابِ

آیت الله مددی: من فَنْکِ دیدم

یکی از حضار: وَ غَیْرِهِ مِنَ الْوَبَرِ

آیت الله مددی: وَ بَرِ

یکی از حضار: فَأَخْرَجَ كِتَابًا زَعَمَ أَنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّ الصَّلَاةَ فِي وَبَرٍ كُلِّ شَيْءٍ حَرَامٌ أَكُلُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَ شَعْرِهِ وَ جِلْدِهِ

آیت الله مددی: دیروز پریروز یک صحبتی کردیم که روایت همچنین عجیب غریب است، آن یک توجیهی هم نقل کردیم، من به ذهنم

می آید حالا غیر از آن توجیهی که نقل کردیم به ذهنم می آید الصلوة فی وبر کل شیء، من به نظرم این الصلوة فی وبر زیادی است،

اصلا به نظرم یک نسخه ابن ابی عمیر خرابی داشته چون ابن ابی عمیر با جلالت قدرش چون کتابش ها را خواهرش یا دخترش

زیرزمین دفن کرده بود سر آن فتنه و محتنی که برای ایشان شده بود، مصیبتی که برای ایشان بود می گویند مثلا سند ها خاک خورد

یا آب خورد، همچنان که سند ممکن است خاک یا آب بخورد متن هم ممکن است بخورد، فرقی نمی کند این طور نیست که آن آب و

خاک چشم داشته باشد رو سند بیاورد احتمالا یک خرابی در متن این جا هست، این جور که وارد شده که خیلی بعید است.

علی ای حال فکر می کنم الصلوة فی وبر این طوری بوده کل شیء، این الصلوة فی وبر به نظرم زیادی است، حالا بعد اضافه شده، کل

شیء حرامٌ اَکُلُهُ فَالصلوة فی وبره و شعره، به نظرم صحیحش این باشد، به ذهنم می آید آن آشنائی که ما با متون روایات داریم در

متن یک کم و زیادی شده یعنی یکمی در متن زیاد شده یا مثلا بوده اما الصلوة فی وبر حیوان فالصلوة فی کل شیء مثلا یک چیزی

افتاده یا این الصلوة فی وبر اضافه شده، کل شیء حرام اكله فالصلوة، خیلی متن روشنی هم هست، واضح است، خیلی هم قشنگ است اما این که اولی را وبر بخوانیم چون بعد دارد صوف، وبر مثل گربه، مثل شتر است، صوف مثل گوسفند است، آن روز عرض کردم مگر مجازا به گوسفند بگوییم وبر و إلا عادتاً وبر بهش نمی گویند

این طور بوده کل شیء حرام اكله فالصلوة فی وبره و شعره و صوفة و روته و البانه، بفرماید

یکی از حضار: فالصَّلَاةُ فِي وَبَرِهِ وَشَعْرِهِ وَجِلْدِهِ وَبَوْلِهِ وَرَوْتِهِ وَالْبَانِهِ وَكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ فَاسِدَةٌ لَا تُقْبَلُ تِلْكَ الصَّلَاةُ

آیت الله مددی: فالصلوة فاسدة، در این عبارت پیغمبر اکرم فاسدة، آن حکم وضعی آمده، بقیه اش را بخوانید

یکی از حضار: لا تقبل تلك الصلوة

آیت الله مددی: ببینید فاسدة این درست متن قانونی است یعنی کانما مادهی دوم، لا تقبل تلك الصلوة، حکم جزائی بهش اضافه نشده، خوب دقت کردید؟ من الان برایتان این متن قانونی را گفتم این البته ما در روایات اگر این جوری داشتیم خیلی خیالمان راحت بود، خیلی قشنگ اولاً فاسدة فرمودند، بعد هم فرمودند لا تقبل تلك الصلوة، حکم جزائی ندادند که اگر این کار را کرد لا تقبل تلك الصلوة حتی یصلی فی غیرها، ببینید خیلی دقیق و واضح و روشن که حکم وضعی صرف است، حتی یصلی، دیگه خیلی واضح است، ندارد به این که اگر این کار را کرد این جور متن قانونی خیلی مهم است، ما بحثمان این است که بقیه روایت را هم همین کار را بکنیم، این متن الان کاملاً واضح و کاملاً هم قانونی است، لا تقبل تلك الصلوة حتی یصلی فی غیره، حالا این متن املاء رسول الله یعنی خط امیرالمومنین سلام الله علیه، بعد بقیه روایت ثم قال

یکی از حضار: ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ هَذَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ

آیت الله مددی: خیلی نکته عجیبی است لذا ما می خواهیم به اهل سنت بگوییم مادام مثل امام صادق تاکید دارد دیگه دنبال آن بحث های سند و وجاده نیفتیم، وقتی توسط امام صادقی تاکید دارند هذا عن رسول الله، فاحفظ، این متن قانونی است که خود پیغمبر، متن

کلام است، متن کاملاً قانونی است اصلاً، هم محتوا و هم متنش و هم ادبیاتش کاملاً ادبیات قانونی است هیچ نحوه قصوری در آن وجود ندارد و حکم وضعی صرف هم در می آید، حتی یصلی فی غیره

فاحفظ ذلک، بعد

یکی از حضار: يَا زُرَّارَةُ فَإِنْ كَانَ مِمَّا يُؤْكَلُ لَحْمُهُ فَالصَّلَاةُ فِي وَبَرِّهِ

آیت الله مددی: ببینید خیلی عجیب است یعنی آن جایی که کلام رسول الله بود امام اول آوردند، آن جایی که تفریع است اصطلاح ما اجتهاد است، امام یعنی می خواهند بفرمایند این مال من است، این شأن امام است که شرح سنت رسول الله، امام می خواهند مفهوم آن کلام را در بیاورند چون پیغمبر فرمود کل شیء حرامٌ اكله، بعد امام می فرماید در حرامٌ اكله اشکال ندارد، دقت کردید؟ چقدر این مطلب لطیف است، اول کلام رسول الله را آوردند بعد آنی که تفریع بر مطلب است که مبتنی بر مفهوم است که این کلام مفهوم دارد، اگر حرامٌ اكله، البته این مفهوم به حسب ظاهر ممکن است مفهوم وصف باشد که مشهور بین اصولیین مفهوم وصف ثابت نیست، وصف ترکیب ناقص است، هیئت ترکیبی ناقص است و این مفهوم ندارد یا بگوییم روایت آمده می خواهند بفرمایند در این مورد در این جا مفهوم دارد یا بگوییم مراد جدی امام این است که توضیح بدهند که این جا قضیه شرطیه است بنابر مشهور هم شرط مفهوم دارد، البته ادات شرط به کار برده نشده، یک قاعده ای در نحو هست که اگر مبتداء معنایش معنای شرط باشد، ادات شرط باشد آن جا در خبرش فاء داخل می شود چون فاء در خبر مبتدا داخل نمی شود، زیدٌ فقائمٌ که درست نیست اما اگر مفاد مبتداء مفاد شرط باشد در خبرش فاء داخل می شود، اصطلاح آقایان نحوی ها فاء رابطه، به نظرم در مغنی معنای دوم فاء است، بعد از فاء عاطفه دوم رابطه است که داخل بر جزاء است، بیش از چهل سال، ۴۷، ۴۸ سال قبل درس مغنی گفتیم، در ذهنم معنای دوم فاء است. فاء رابطه در جایی که مفهوم، معنای مبتداء، معنای شرط باشد مثل کل من دخل داری فله کذا، یا من دخل داری فله دینارٌ، این جا فاء داخل می شود، این له دینار جمله خبر است لکن جزء مواردی است که در خبر فاء داخل می شود

پس کل شیء حرام اكله فالصلوة، ببینید فاء هم داخل شده، پس درست است جمله مبتدا و خبر است و ظاهرش هم مفهوم وصف است لکن چون مبتدا معنای شرط را می دهد با او معامله مفهوم شرط شده، مفهوم در این جا ثابت است، خیلی لطیف است که امام مفهوم را از منطوق کلام رسول الله جدا کردند، یک چیزی به عنوان متن کلام، متنی به عنوان کلام رسول الله، هذا عن رسول الله فاحفظ ذلك، بعد مفهوم را خودشان آوردند، البته حالا ما غیر از این توجیهی که مفهوم شرط است یکی از اصولی ترین مطالبی را که ما اصولا داریم اهل بیت یکی از شئون مهمشان بیان حدود سنن رسول الله است، این مراد من که بیان حدود می گفتم در این جا امام می فرماید این کلام رسول الله مفهوم هم دارد، آن حرام اكله پس اگر حلال اكله یجوز، روشن شد؟ این جا جز شئون اهل بیت است، این کار را اگر آقایان حال داشته باشند ببینند در این کتاب الام شافعی زیاد است، اول یک حدیث می آورد بعد هی از حدیث استظهار می کند، تفریعات می آورد، در حقیقت این اصل مطلب از مثل این است، امام سلام الله علیه، خیلی عجیب است، انصافا این روایت خیلی آثار صحت دارد، تقریبا می شود انسان بگوید متن روایت اصلا صادر شده، از بس لطیف است، عبدالله ابن بکیر و ابن ابی عمیر، انصافا وجود اجلای اصحاب خیلی تاثیرگذار است، انصافا چیز غریبی است، هم متن را خیلی دقیق آورده و هم بعد آن تعلیق امام که به عنوان اثبات مفهوم برای این کلام، فكل شیء حلال اكله کذا و کذا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين